



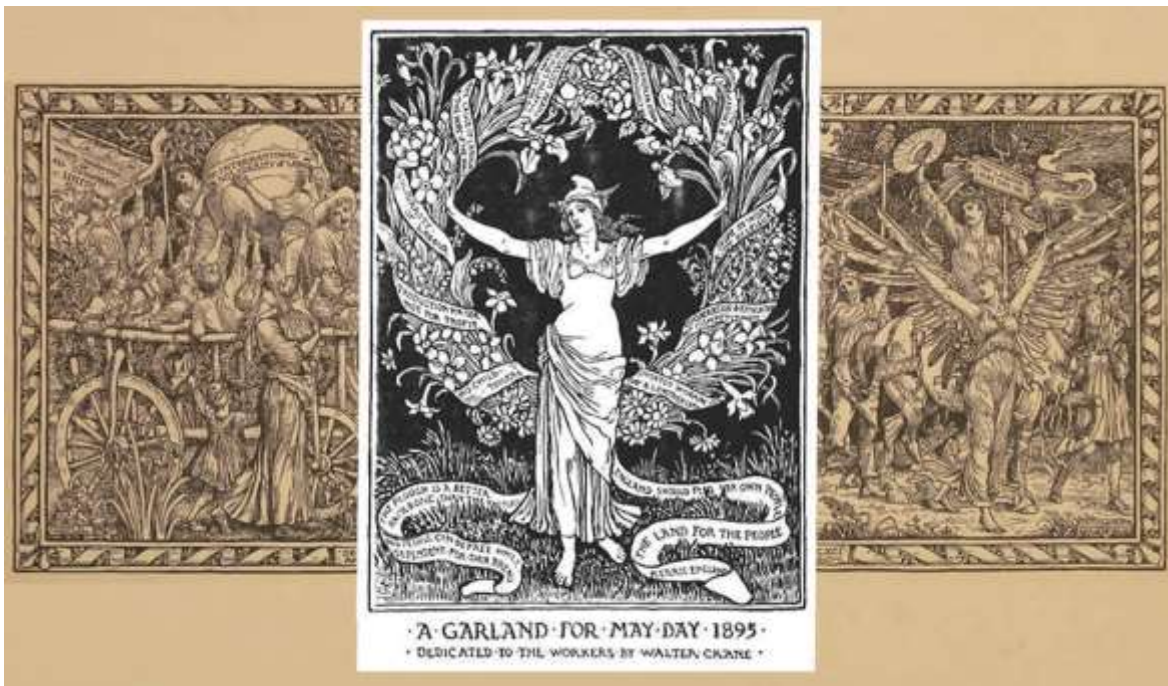
نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

اول ماه مه: تولد یک روز تعطیل به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر

اریک هابسبام

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی



اردیبهشت ۱۴۰۱

مایکل ایگناتیف در مقاله‌ای درباره‌ی عید پاک در **آبزرور** در سال ۱۹۹۰ چنین نوشته که «جوامع سکولار هرگز در ارائه‌ی جایگزین برای مناسک مذهبی موفق نبوده‌اند.» [۱] او خاطرنشان کرد که انقلاب فرانسه «شاید رعایا را به شهروند تبدیل کرده باشد، ممکن است شعار **آزادی، برابری و برادری** را در نعل درگاه هر مدرسه حک کرده و صومعه‌ها را به تاراج برده باشد، اما جز چهاردهم ژوئیه [۱ - ۱] هرگز خدشه‌ای بر تقویم قدیم مسیحی نزد.» موضوع کنونی من شاید تنها صدمه‌ی انکارناپذیر جنبشی سکولار به تقویم مسیحی یا هر تقویم رسمی دیگری باشد، روزی تعطیل که نه در یک یا دو کشور، بلکه در سال ۱۹۹۰ رسماً در ۱۰۷ کشور برقرار شد. به‌علاوه، این روز مناسبتی است که نه با قدرت دولت‌ها یا فاتحان، بلکه توسط جنبشی کاملاً غیررسمی از مردان و زنان فقیر برقرار شده است. من از روز مه (May day) سخن می‌گویم، یا دقیق‌تر از روز اول ماه مه، جشنواره‌ی بین‌المللی جنبش طبقه‌ی کارگر که صدمین سالگرد آن باید در ۱۹۹۰ برگزار می‌شد، چرا که این روز در ۱۸۹۰ افتتاح شده است.

«باید ... برگزار می‌شد» عبارت درستی است؛ زیرا، به جز مورخان، عده‌ی کمی به این مناسبت علاقه‌ی پرشور خود را نشان داده‌اند، حتی آن دسته از احزاب سوسیالیستی که پشت اندر پشت نوادگان کسانی هستند که در کنگره‌ی افتتاحیه‌ی ۱۸۸۹ شرکت کرده بودند و به بین‌الملل دوم بدل شد. این احزاب در سال ۱۸۸۹ خواستار تظاهرات بین‌المللی و هم‌زمان کارگران برای تصویب قانونی برای محدودکردن کار روزانه به هشت ساعت بودند که می‌بایست در اول مه ۱۸۹۰ برگزار می‌شد. این حتی درباره‌ی آن دسته از احزابی که واقعاً در کنگره‌های ۱۸۸۹ نماینده داشتند و هنوز هم فعالیت دارند نیز صادق است. این احزاب بین‌الملل دوم یا نوادگان آن‌ها امروز تقریباً در همه جای اروپا در غرب منطقه‌ای که تا همین اواخر خود را «سوسیالیسم واقعاً موجود» توصیف می‌کرد، دولت‌ها یا اپوزیسیون‌های اصلی یا دولت‌هایی جایگزین تشکیل داده‌اند. هرچند انتظار می‌رفت که آن‌ها با غرور بیشتری، یا حتی شورمندانه‌تر به گذشته‌شان واکنش نشان بدهند.

در بریتانیا شدیدترین واکنش سیاسی به صدمین سالگرد روز اول ماه مه از سوی سر جان هکت، ژنرال سابق و، با تأسف باید بگویم، رئیس سابق کالج دانشگاه لندن، نشان داده شد. وی خواستار لغو روز اول ماه مه بود و آن را نوعی اختراع شوروی می‌دانست. او احساس می‌کرد که اول ماه مه نیز نباید از سقوط کمونیسم بین‌المللی جان سالم به در برد. با این حال، خاستگاه تعطیلات بهاری اول ماه مه جامعه‌ی اروپایی در تضاد با بلشویسم یا حتی سوسیال دموکراسی است. خاستگاه آن به سیاست‌مداران ضدسوسیالیستی برمی‌گردد که با تشخیص ژرفنای عمیق ریشه‌های اول ماه مه در خاک طبقات کارگر غرب، می‌خواستند با جذب و تصاحب این جشنواره و تبدیل آن به هر مناسبت دیگر اساساً با جاذبه‌ی جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی مقابله کنند. چهل و یک نماینده

که فقط سوسیالیست **نبودن** آن‌ها را متحد می‌کرد از طرح پیشنهادی پارلمان فرانسه در آوریل ۱۹۲۰ حمایت کردند:

«این تعطیلات نباید متضمن هیچ عنصر حسادت و نفرتی [کلمه‌ی رمز برای مبارزه طبقاتی] باشد. همه‌ی طبقات، اگر بتوان گفت که هنوز طبقات وجود دارند، و همه‌ی انرژی‌های مولد ملت باید با الهام از یک ایده و یک آرمان، با هم متحد شوند.» [۲]

آن‌هایی که قبل از جامعه‌ی اروپایی، در جذب و تصاحب اول ماه مه بیش از همه قدم برداشتند، بیش‌تر در جناح راست افراطی بودند و نه چپ. دولت هیتلر نخستین دولت پس از اتحاد جماهیر شوروی بود که اول ماه مه را روز رسمی ملی کار معرفی کرد. [۳] دولت ویشی مارشال پتن، اول ماه مه را جشنواره‌ی کار و توافق اعلام کرد. به نظر می‌رسد او که ستایش‌گر فرانکو بود، این مناسبت را از اول ماه مه فالانژیستی اسپانیای فرانکو الهام گرفته باشد. [۴] در واقع، جامعه‌ی اقتصادی اروپا که اول ماه مه را به تعطیلی عمومی تبدیل کرد، نهادی بود که، به‌رغم نظر خانم تاچر، نه از دولت‌های سوسیالیستی بلکه عمدتاً از دولت‌های ضدسوسیالیستی تشکیل می‌شد. روزهای اول ماه مه رسمی غربی نشانی بود از تأیید نیاز به پذیرش سنت روزهای اول ماه مه غیررسمی و جداکردن آن از جنبش‌های کارگری، آگاهی طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی. اما چه‌گونه این سنت آن‌قدر قوی شد که حتی دشمنانش به فکر تصاحب آن افتادند، حتی هنگامی که همانند هیتلر، فرانکو و پتن کمر به نابودی جنبش کارگری سوسیالیستی بسته بودند؟

نکته‌ی خارق‌العاده در سیر تحول این نهاد ناخواسته‌بودن و بی‌برنامگی آن است. به بیانی دیگر، بیش از آن که «سنتی ابداع‌شده» باشد، فوران ناگهانی یک سنت بود. در خاستگاه بی‌واسطه‌ی اول ماه مه هیچ مناقشه‌ای نیست. یکی از دو کنگره‌ی رقیب و مؤسس بین‌الملل — کنگره‌ی مارکسیستی — در پاریس در ژوئیه ۱۸۸۹، یعنی هم‌زمان با صدمین سالگرد انقلاب فرانسه، قطعنامه‌ای را تصویب کرد. این قطعنامه خواستار تظاهرات بین‌المللی کارگران در همان روزی بود که آن‌ها درخواستی برای تصویب قانون هشت ساعت کار در روز به عموم مردم و سایر مقامات مربوط ارائه کردند. و از آن جایی که فدراسیون کار آمریکا قبلاً تصمیم به برگزاری چنین تظاهراتی در اول ماه ۱۸۹۰ گرفته بود، این روز برای تظاهرات بین‌المللی انتخاب شد. از قضا، در خود ایالات متحد، روز اول ماه مه هرگز مانند جاهای دیگر تثبیت نشد، فقط به این دلیل که پیش‌تر تعطیل رسمی کارگری دیگری، روز کارگر، در اولین دوشنبه‌ی سپتامبر وجود داشت.

محققان طبیعتاً خاستگاه این قطعنامه و چگونگی ارتباط آن را با تاریخ قبلی مبارزه برای قانون هشت ساعت کار در روز در ایالات متحد و جاهای دیگر بررسی کرده‌اند، اما این‌ها هیچ کدام ارتباطی به بحث ما ندارند. آن‌چه

به بحث حاضر مرتبط می‌شود این است که چه‌گونه آن چه قطعنامه‌ی یادشده تصور می‌کرد با آن چه عملاً به وجود آمد، متفاوت است. ابتدا باید به سه واقعیت درباره‌ی پیشنهاد اولیه توجه کنیم. یکم، این فراخوان صرفاً برای یک تجلی واحد، استثنایی و بین‌المللی بود. اساساً پیشنهادی برای تکرار آن مطرح نشده بود، چه رسد به تبدیل آن به رویداد عادی سالانه. دوم، هیچ پیشنهادی مبنی بر این که این روز باید مناسبت ویژه‌ی جشن یا آیینی باشد مطرح نشد، اگرچه جنبش‌های کارگری همه‌ی کشورها مجاز بودند «این تظاهرات را به شیوه‌هایی که شرایط کشورشان اقتضا می‌کرد برگزار کنند.» هرچند این هم‌چون راه‌گریز اضطراری برای حزب سوسیال دموکرات آلمان بود که در آن زمان طبق قانون ضدسوسیالیستی بیسمارک هنوز غیرقانونی بود. سوم، هیچ نشانه‌ای نمی‌توان یافت که اهمیت ویژه‌ی این قطعنامه را در زمان خودش نشان دهد. برعکس، گزارش‌های مطبوعاتی آن روزها هیچ اشاره‌ای به آن ندارد، جز یک استثنا (و عجیب این که این استثنا روزنامه‌ای بورژوازی بود) که آن هم به تاریخ پیشنهادشده اشاره‌ای نمی‌کند. [۵] حتی گزارش رسمی کنگره که حزب سوسیال دموکرات آلمان آن را منتشر کرد، صرفاً نام پیشنهادکنندگان قطعنامه را برمی‌شمارد و متن آن را بدون هیچ‌گونه اظهارنظر یا اشاره‌ای ظاهری مبنی بر اهمیت موضوع منتشر کرد. خلاصه این که، همان‌طور که ادوارد وایانت، یکی از نمایندگان برجسته و از نظر سیاسی حساس کنگره، چند سال بعد به یاد می‌آورد: «چه کسی می‌توانست ... ظهور سریع اول ماه مه را پیش‌بینی کند؟» [۶]

رشد سریع و نهادی‌شدن آن قطعاً به دلیل موفقیت خارق‌العاده‌ی نخستین تظاهرات اول ماه مه در سال ۱۸۹۰، دست‌کم در اروپای غرب امپراتوری روسیه و بالکان، بود. [۷] سوسیالیست‌ها لحظه‌ی مناسبی را برای تأسیس یا، اگر ترجیح می‌دهیم، بازتأسیس یک بین‌الملل، انتخاب کرده بودند. نخستین اول ماه مه مصادف شد با پیشرفت پیروزمندانه‌ی قدرت و اعتمادبه‌نفس کارگران در بسیاری از کشورها. فقط به دو مثال آشنا توجه کنید: طغیان اتحادیه‌گرایی جدید در بریتانیا پس از اعتصاب کارگران اسکله در ۱۸۸۹، و پیروزی سوسیالیست‌ها در آلمان. در ژانویه‌ی ۱۸۹۰ رایشتاگ به قانون ضدسوسیالیستی بیسمارک پایان داد. نتیجه‌ی آن یک ماه بعد این بود که حزب سوسیال دموکرات آراء خود را در انتخابات عمومی دو برابر کرد و با کمتر از ۲۰ درصد از کل آرا ظاهر شد. موفقیت در تظاهرات توده‌ای در چنین لحظه‌ای دشوار نبود، زیرا هم فعالان و هم مبارزان صمیمانه از آن حمایت کردند و توده‌های کارگران عادی نیز به آن‌ها پیوستند تا تجربه‌ی پیروزی، قدرت، به‌رسمیت شناخته‌شدن و امید را جشن بگیرند.

و با این حال، **میزان** مشارکت کارگران در این گردهمایی‌ها، به ویژه ۳۰۰ هزار نفری که هایدپارک لندن را پر کردند، موجب شگفتی کسانی شد که فراخوان به کارگران را اعلام کرده بودند. به این ترتیب، برای اولین و

آخرین بار، شاهد بزرگترین تظاهرات آن زمان بودیم. زیرا هرچند تمامی احزاب و سازمان‌های سوسیالیست طبیعتاً جلساتی را سازماندهی کرده بودند، فقط برخی از آن‌ها ظرفیت این مناسبت را کاملاً تشخیص داده بودند و از همان ابتدا تمام تلاش خود را برای برگزاری آن به کار گرفتند. حزب سوسیال دموکرات اتریش در درک بی‌واسطه‌ی خود از خلق و خوی توده‌ها نمونه‌ای استثنایی بود. نتیجه‌ی آن را چند هفته بعد فریدریش انگلس بیان کرد که «در قاره‌ی اروپا، اتریش، و در اتریش، وین این جشنواره را به باشکوه‌ترین و مناسب‌ترین شکل جشن گرفت.» [۸]

در واقع، در بسیاری از کشورها، احزاب و جنبش‌های محلی، به جای آن که صمیمانه به تدارک روز اول ماه مه بپردازند، طبق معمول سیاست چپ، با استدلال‌ها و تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژیک درباره‌ی شکل یا شکل‌های مشروع این تظاهرات یا به واسطه‌ی احتیاط محض، در برگزاری آن عاجز و ناتوان بودند. رهبران سوسیالیست مسئول در مواجهه با واکنش به شدت عصبی و حتی گاهی هیستریک دولت‌ها، افکارش طبقه متوسط و کارفرمایان که کارگران را به سرکوب و آزار و اذیت پلیس تهدید می‌کردند، اغلب ترجیح می‌دادند از شکل‌های بیش از حد تحریک‌آمیز رویارویی اجتناب کنند. نمونه‌ی بارز آن در آلمان اتفاق افتاد که ممنوعیت حزب تنها پس از یازده سال غیرقانونی بودن لغو شده بود. آگوست بیل رهبر حزب خطاب به انگلس نوشت: «ما دلایل زیادی داریم که توده‌ها را در تظاهرات اول ماه مه تحت کنترل نگه داریم. ما باید از درگیری اجتناب کنیم.» و انگلس هم موافقت کرد. [۹]

موضوع مهم این بود که آیا باید از کارگران خواست در روز کاری تظاهرات کنند، یعنی اعتصاب کنند، زیرا اول ماه در سال ۱۸۹۰ پنجمین بود. احزاب محتاط و اتحادیه‌های کارگری مستقر قوی نمی‌دانستند اساساً چرا باید به خاطر ژستی نمادین خود و اعضایشان را به خطر بیاندازند؛ مگر این که عامدانه می‌خواستند در کنشی صنعتی حضور داشته باشند یا درگیر آن شوند، چنان که طرح فدراسیون کار آمریکا نیز چنین بود. بنابراین، تمایل داشتند تظاهراتی را در نخستین یکشنبه‌ی ماه مه برگزار کنند و نه در روز اول آن ماه. این پیشنهادی بریتانیایی بود و به همین شکل نیز باقی ماند؛ به همین دلیل است که نخستین روز بزرگ اول ماه در انگلستان در ۴ مه برگزار شد. با این حال، حزب آلمانی نیز همین را ترجیح می‌داد، اگرچه در آن جا، برخلاف بریتانیا، در عمل روز اول ماه مه غالب شد. در واقع، این مسئله قرار بود به طور رسمی در کنگره‌ی بین‌المللی سوسیالیست بروکسل در سال ۱۸۹۱ بررسی شود؛ و بریتانیایی‌ها و آلمانی‌ها با فرانسوی‌ها و اتریشی‌ها مخالفت کردند و از رأی‌گیری خارج شدند. [۱۰] بار دیگر این موضوع نیز همانند بسیاری دیگر از جنبه‌های اول ماه مه، محصول جانبی و تصادفی انتخاب بین‌المللی این تاریخ بود. قطعنامه‌ی اصلی هیچ اشاره‌ای به توقف کار نداشت. مشکل صرفاً به

این دلیل به وجود آمد که نخستین اول ماه مه در روز غیرتعطیل قرار گرفت، همان طور که همه‌ی کسانی که برای تظاهرات برنامه‌ریزی می‌کردند بلافاصله و لزوماً متوجه شدند.

احتیاط بر اقدام دیگری حکم می‌کرد. اما آن چه در واقع، اول ماه مه را ساخت، دقیقاً انتخابِ نماد بود و نه عقل عملی. عمل متوقف کردن نمادین کار بود که اول ماه مه را به چیزی بیش از تظاهرات یا حتی مراسم بزرگداشت تبدیل کرد. در کشورها یا شهرهایی که احزاب، حتی علیه اتحادیه‌های مردم، بر اعتصاب نمادین پافشاری می‌کردند، اول ماه مه واقعاً به بخش مرکزی زندگی طبقه‌ی کارگر و هویت کارگری تبدیل شد، هرچند در بریتانیا، به‌رغم شروعی درخشان، هرگز واقعاً چنین نشد. زیرا خودداری از کارکردن در یک روز کاری، هم تصدیق قدرتِ طبقه‌ی کارگر — که در واقع، تصدیق اصیل این قدرت — بود و هم جوهره‌ی آزادی یعنی نپذیرفتن اجبار کار و عرق جبین. این در واقع، انتخاب حضور در جمع خانواده و دوستان بود. بنابراین، هم حرکتی به نشانه‌ی تصدیق طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی محسوب می‌شد و هم تعطیلات: نوعی پیش‌پرده برای زندگی خوبی که بعد از رهایی از کار فرا می‌رسد. و البته در شرایط سال ۱۸۹۰ جشن پیروزی نیز بود، همچون دور افتخار برنده‌ی پیرامون استادیوم. در چنین شرایطی اول ماه مه سرشار از احساسات و امید بود.

این همان چیزی است که ویکتور آدلر، برخلاف توصیه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان، اصرار داشت؛ او معتقد بود که حزب سوسیال دموکرات اتریش باید دقیقاً محرک همان رویارویی باشد که بیل می‌خواست از آن اجتناب کند. او نیز مانند بیل، حال و هوای سرخوشی، نوگروی توده‌ای، چیزی شبیه به انتظار مسیحایی را که در میان بسیاری از طبقات کارگر در آن زمان جاری بود، تشخیص داد. همان طور که بیل می‌گفت «انتخابات ذهن توده‌های کم‌تر آموزش‌دیده‌ی سیاسی را تغییر داده است. آن‌ها بر این باورند که فقط کافی است چیزی بخواهند و می‌توان به همه چیز دست یافت.» [۱۱] آدلر، برخلاف بیل، هنوز لازم می‌دید که این احساسات را برای تشکیل یک حزب توده‌ای با ترکیبی از فعالان و افزایش هم‌دردی توده‌ها برانگیزاند. علاوه بر این، کارگران اتریشی برخلاف آلمانی‌ها هنوز حق رای نداشتند. بنابراین، قدرت جنبش را نمی‌توانستند با انتخابات نشان دهند. اسکاندیناوی‌ها توان بسیج‌کننده‌ی کنش مستقیم را هنگامی درک کردند که پس از اول ماه مه، به نفع تکرار تظاهرات در سال ۱۸۹۱ رأی مثبت دادند، «به‌ویژه اگر همراه با توقف کار، و نه صرفاً ابراز عقیده همراه باشد.» [۱۲] خود بین‌الملل نیز همین نظر را داشت؛ چرا که در ۱۸۹۱ (برخلاف نظر نمایندگان بریتانیایی و آلمانی، چنان که دیدیم) به نفع برگزاری تظاهرات در روز اول ماه مه و «ترک کار در هر جایی که غیرممکن نیست» رأی داد. [۱۳] این بدان معنا نبود که جنبش بین‌المللی خواهان اعتصاب عمومی به معنای دقیق کلمه نبود، زیرا کارگران متشکل، با تمام انتظارات بی‌پایان آن لحظه، در عمل هم از قدرت و هم از ضعف خود آگاه بودند. به گفته‌ی

پلیس‌های لباس شخصی که مجلس برای اطلاع از گفت‌وگوهای کارگران در هامبورگ یکپارچه «سرخ» فرستاده بود، پرسش‌هایی که به طور گسترده در میخانه‌ها و بارهای این شهر پرولتری مطرح می‌شد این بود که آیا مردم باید در روز اول ماه مه اعتصاب کنند یا می‌توان انتظار داشت که از دستمزد یک روز به ازای تظاهرات صرف‌نظر خواهند کرد. [۱۴] این طور که معلوم است بسیاری از کارگران حتی اگر هم می‌خواستند نتوانستند بیرون بیایند. بدین‌سان، کارگران راه‌آهن، تلگرافی به برگزارکنندگان نخستین اول ماه مه کپنهاگ فرستادند که خوانده شد و مورد تشویق قرار گرفت: «با این که ما به دلیل فشار اعمال شده از سوی صاحبان قدرت نمی‌توانیم در گردهمایی حضور داشته باشیم، حمایت کامل خود را از مطالبه‌ی کار روزانه‌ی هشت ساعته دریغ نخواهیم کرد. [۱۵] اما در جایی که کارفرمایان می‌دانستند کارگران قوی و یک‌پارچه متعهد هستند، اغلب به طور ضمنی می‌پذیرفتند که می‌توان آن روز را تعطیل کرد. در اتریش اغلب چنین بود. بدین‌سان، به‌رغم دستور صریح وزارت کشور مبنی بر ممنوعیت راهپیمایی و عدم اجازه‌ی مرخصی، و به‌رغم تصمیم رسمی کارفرمایان که اول ماه مه را روز تعطیل ندانند — و حتی گاهی اوقات روز قبل از اول ماه مه را به‌عنوان روز تعطیل کار جایگزین می‌کردند — کارخانه‌ی دولتی تسلیحات در اشتایر، اتریش علیا، در اول ماه مه ۱۸۹۰ و هر سال پس از آن تعطیل شد. [۱۶] به هر حال، آن‌قدر کارگران در کشورهای متعدد به میدان آمدند که جنبش توقف کار پذیرفتنی شد. از این گذشته، در کپنهاگ حدود ۴۰ درصد از کارگران شهر عملاً در تظاهرات سال ۱۸۹۰ حضور داشتند. [۱۷]

با توجه به این موفقیت چشم‌گیر و غیرمنتظره نخستین اول ماه مه، طبیعی بود که تکرار آن درخواست شود. همان‌طور که قبلاً دیدیم، جنبش‌های متحد اسکاندیناوی، مانند اسپانیایی‌ها، در تابستان ۱۸۹۰ خواستار برگزاری آن شدند. در پایان سال، بخش عمده‌ای از احزاب اروپایی از این روش پیروی کردند. گیرم مبارزان تولوز برای نخستین بار با تصویب قطعنامه‌ای در سال ۱۸۹۰ این مناسبت را به یک رویداد عادی سالانه‌ی شهرداری بدل کردند، [۱۸] اما برای کسی عجیب نبود که کنگره‌ی بروکسل بین‌الملل در ۱۸۹۱ جنبش را به برگزاری منظم سالیانه‌ی اول ماه مه متعهد کرد. با این حال، این کنگره دو کار دیگر نیز انجام داد. همان‌طور که دیدیم، کنگره پافشاری کرد که اول ماه مه باید با تظاهراتی در نخستین روز ماه، هر روزی که باشد، جشن گرفته شود تا بر «سرشت واقعی آن به‌عنوان مطالبه‌ای اقتصادی برای هشت ساعت کار و تصریح مبارزه طبقاتی تأکید شود.» [۱۹] کنگره دست‌کم دو مطالبه‌ی دیگر را نیز به خواست هشت ساعت کار در روز افزود: قانون کار و مبارزه با جنگ. اگرچه شعار صلح از این پس به بخشی رسمی از اول ماه مه بدل شد، اما به خودی خود واقعاً در سنت مردمی اول ماه مه ادغام نشد، مگر به‌عنوان شعاری که سرشت بین‌المللی این مناسبت را تقویت می‌کرد. با این حال، این قطعنامه علاوه بر گسترش محتوای برنامه‌ای تظاهرات، نوآوری دیگری نیز داشت. قطعنامه از «جشن

گرفتن» اول ماه مه سخن می‌گفت. جنبش رسماً آن روز را نه تنها به منزله‌ی فعالیت‌ی سیاسی بلکه در حکم جشنواره به رسمیت شناخت.

بار دیگر، این بخشی از طرح اولیه نبود. برعکس، جناح مبارز جنبش، و بدیهی است آنارشیست‌ها، با شور و حرارت تمام با ایده‌ی جشنواره بر اساس دلایل ایدئولوژیکی مخالفت کردند. اول ماه مه روز مبارزه بود. آنارشیست‌ها ترجیح می‌دادند که اوقات فراغت یک‌روزه که از سرمایه‌داران به زور گرفته شده، به اعتصاب عمومی بزرگی گسترش یابد تا کل نظام را سرنگون کند. مانند همیشه مبارزترین انقلابیون دیدگاهی تیره و تار نسبت به مبارزه طبقاتی داشتند، همان‌طور که نقش‌نگاری انبوه توده‌های سیاه و خاکستری که گاه و بی‌گاه با پرچم‌های سرخ روشن می‌شد این دیدگاه را تأیید می‌کند. [۲۰] آنارشیست‌ها ترجیح دادند اول ماه مه را روز بزرگداشت شهدا بدانند — شهدای شیکاگو در سال ۱۸۸۶، «روز غم و اندوه به جای روز جشن» [۲۱]، و هر جا که تأثیرگذار بودند، مانند اسپانیا، آمریکای جنوبی و ایتالیا، جنبه‌ی شهادت‌شناختی اول ماه مه به بخشی از این مناسبت بدل شد. کیک و آلو بخشی از برنامه‌ی انقلابی نبودند. در واقع، همان‌طور که مطالعه‌ی جدید درباره‌ی روز اول ماه مه آنارشیستی در بارسلون نشان می‌دهد، امتناع از برخورد با آن یا حتی نامیدن آن تحت لوای «جشنواره‌ی کار» (Festa del Treball)، یکی از ویژگی‌های اصلی آن قبل از اعلام جمهوری [اسپانیا] بود. [۲۲] اقدامات نمادین به درک! یا انقلاب جهانی یا هیچ. برخی از آنارشیست‌ها حتی از تشویق به اعتصاب اول ماه مه خودداری کردند، به این دلیل که هر چیزی که در واقع آغازگر انقلاب نباشد، چیزی بیش از انحرافی رفرمیستی نیست. کنفدراسیون عمومی کار (س. ژ. ت.) انقلابی و سندیکالیست فرانسوی تا پس از جنگ جهانی اول به جشن اول ماه مه رضایت نداد. [۲۳]

بعید نیست که رهبران بین‌الملل دوم مشوق تبدیل روز اول ماه مه به جشنواره باشند، زیرا آن‌ها بدون شک می‌خواستند از تاکتیک‌های تقابلی آنارشیستی اجتناب کنند و طبیعتاً از گسترده‌ترین مبنای ممکن برای تظاهرات نیز حمایت می‌کردند. اما ایده‌ی یک تعطیلات طبقاتی، هم مبارزه و هم وقت خوش‌گذرانی، قطعاً در ابتدا در ذهن آن‌ها نبود. منشاء این ایده چه بود؟

نخست این که انتخاب تاریخ بی‌شک نقش مهمی داشت. تعطیلات بهاری عمیقاً ریشه در چرخه‌ی آیینی سال در نیمکره شمالی معتدل دارد و در واقع ماه مه نیز خود نمادی از تجدیدحیات طبیعت است. به عنوان مثال، در سوئد، اول ماه مه طبق سنت دیرینه تقریباً تعطیلات عمومی بود. [۲۴] اتفاقاً همین یکی از مشکلات مربوط به جشن روزهای زمستانی ماه مه در استرالیا بود که در غیر این صورت می‌توانست مبارزه‌جویانه باشد. از مطالب فراوان نقش‌نگاری و ادبی که در سال‌های اخیر در دسترس ما قرار گرفته، [۲۵] کاملاً مشهود است که طبیعت،

گیاهان و مهم‌تر از همه گل‌ها ناخودآگاه و به شکل عمومی نماد این مناسبت در نظر گرفته می‌شدند. ساده‌ترین گردهمایی‌های روستایی، مانند جلسه‌ی ۱۸۹۰ در روستایی اشتایری [۲۵-۱]، نه با پرچم‌ها، بلکه با تابلوهایی همراه است پر از گل در کنار شعار و نوازندگان. [۲۶] عکسی جذاب از یکی از مراسم بعدی اول ماه مه، باز هم در اتریش، کارگران دوچرخه‌سوار سوسیال دموکرات، زن و مرد، را نشان می‌دهد که با دوچرخه‌های تزیین‌شده با گل رژه می‌روند، و یک کودک، غرق در گل، در نوعی صندلی کودکان بین دو دوچرخه تاب می‌خورد. [۲۷]

گل‌ها ناخودآگاه پیرامون تصاویر خشن هفت‌نماینده‌ی اتریشی در کنگره‌ی بین‌الملل ۱۸۸۹ دیده می‌شوند که برای نخستین اول ماه مه در وین توزیع شد. گل‌ها حتی در اسطوره‌های مبارز نیز نفوذ کرده بود. واقعه‌ی تیراندازی فورمی در ۱۸۹۱ [۲۷-۱] با ده کشته، در فرانسه، طبق سنت جدید با ماریا بلوندوی هجده ساله نشان داده می‌شود، که در رأس ۲۰۰ جوان از هر دو جنس بود و با تاب‌دادن شاخه‌ای پرشکوفه از گیاه زالزالک که نامزدش به او داده بود هم‌چنان می‌رقصید تا آن‌که به ضرب گلوله سربازان کشته شد. دو سنت ماه مه به وضوح در این تصویر ادغام شده است. چه گلی؟ ابتدا، همان‌طور که شاخه‌ی زالزالک گویاست، رنگ‌ها بهار را تداعی می‌کنند، نه سیاست، حتی اگر جنبش خیلی زود به شکوفه‌های هم‌رنگ خود تکیه کرد: گل سرخ، خشخاش و مهم‌تر از همه میخک سرخ. با این حال، سبک‌های ملی متفاوت بودند.

با این وجود، گل‌ها و سایر نمادهای رشد شکوفا، جوانی، تجدیدحیات و امید، یعنی زنان جوان، محوری هستند. تصادفی نیست که جهانی‌ترین نمادها برای این مناسبت، که بارها و بارها به زبان‌های مختلف تکثیر شدند، از والتر کرین [نقاش و تصویرگر انگلیسی] می‌آیند — به‌ویژه تصویر زن جوان مشهوری که در کلاهی فریگی [۲۷-۲] تزیین‌شده با حلقه‌ای گل دیده می‌شود. جنبش سوسیالیستی بریتانیا کوچک و بی‌اهمیت، و روزهای اول ماه مه پس از چند سال اول ناچیز و حاشیه‌ای بود. با این حال، این جنبش از طریق ویلیام موریس، کرین و جنبش هنر و صنایع دستی، الهام‌بخش تأثیرگذارترین «هنر جدید» یا هنر نوین در آن دوره، بیان دقیقی برای روح زمانه پیدا کرد. تأثیر نمادنگاری بریتانیا به هیچ وجه شاهی بر بین‌الملل‌گرایی اول ماه مه نیست.

در واقع، ایده‌ی جشنواره‌ی عمومی یا تعطیلات کارگری بار دیگر خودجوش و تقریباً بی‌واسطه به وجود آمد — بدون شک به کمک این واقعیت که در آلمانی واژه‌ی *feiern* می‌تواند هم «کار نکردن» و هم «به‌طور رسمی جشن گرفتن» معنا دهد. (استفاده از «بازی کردن» به‌عنوان مترادف «اعتصاب کردن» که در انگلستان در نیمه‌ی اول سده رایج بود، دیگر در پایان آن سده رواج نداشت.) به هر حال، منطقی به نظر می‌رسید در روزی که مردم از کار دور می‌ماندند تا جلسات و راهپیمایی‌های سیاسی صبح‌گاهی را بعداً با معاشرت و سرگرمی تکمیل

کنند، نقش مسافرخانه‌ها و رستوران‌ها به‌عنوان محل ملاقات جنبش بسیار مهم شود. صاحبان پیاله‌فروشی و میخانه‌ها بخش چشم‌گیری از فعالان سوسیالیست را در بسیاری از کشورها تشکیل می‌دادند [۲۸]

لازم می‌دانم به یکی از پیامدهای مهم آن اشاره کنم. برخلاف سیاست، که در آن روزها «کار مردان» بود، تعطیلات شامل زنان و کودکان نیز می‌شد. هم منابع بصری و هم منابع ادبی حضور و مشارکت زنان در اول ماه مه را از همان آغاز نشان می‌دهد. [۲۹] چیزی که آن را به نمایش طبقاتی واقعی تبدیل کرد، و اتفاقاً، مانند اسپانیا، به طور فزاینده‌ای کارگرانی را که از نظر سیاسی با سوسیالیست‌ها ارتباط نداشتند، جذب کرد، [۳۰] دقیقاً این بود که این روز به مردان محدود نبود، بلکه به خانواده‌ها تعلق داشت. زنانی که خودشان مستقیماً به عنوان کارگر مزدبگیر در بازار کار نبودند، یعنی اکثریت زنان متاهل طبقه‌ی کارگر در تعدادی از کشورها، علناً به واسطه‌ی اول ماه مه با جنبش و طبقه یکسان گرفته می‌شدند. اگر زندگی شغلی کار مزدی عمدتاً به مردان تعلق داشت، امتناع از کارکردن برای یک روز سن و جنس را در طبقه‌ی کارگر متحد کرد.

تقریباً تمام تعطیلات عادی پیش از این زمان، در هر صورت در اروپا، تعطیلات مذهبی بوده‌اند، به جز در بریتانیا که معمولاً روز اول ماه مه جامعه‌ی اروپایی به تعطیلات بانکی همانند شده است. اول ماه مه با تعطیلات مسیحی در آرزوی جهانی‌بودن یا، به زبان کارگران، در بین‌المللی‌گرایی وجه اشتراک داشت. این جهانی‌بودن عمیقاً بر مشارکت‌کنندگان تأثیر گذاشت و بر جذابیت اول ماه مه افزود. بروشورهای متعدد اول ماه مه، که اغلب به صورت محلی تولید می‌شدند و منبع بسیار ارزشمندی برای نقش‌نگاری و تاریخ‌فرهنگی این مناسبت هستند — ۳۰۸ نوع مختلف از چنین طرح‌هایی فقط برای ایتالیای ماقبل فاشیست حفظ شده است — همواره بر جهانی‌بودن تکیه دارند. اولین مجله‌ی اول ماه مه از بولونیا در سال ۱۸۹۱ حاوی حداقل چهار مطلب به طور خاص درباره‌ی جهانی‌بودن این روز است. [۳۱] و البته، تشبیه آن به عید پاک یا عید گلریزان به همان اندازه آشکار به نظر می‌رسید که تشبیه آن به جشن‌های بهاری سنت عموم مردم.

سوسیالیست‌های ایتالیایی که به شدت از جذابیت خودجوش جشن کارگری (*festa del lavoro*) جدید برای جمعیتی عمدتاً کاتولیک و بی‌سواد آگاه بودند، اصطلاح «عید پاک کارگران» را حداکثر از سال ۱۸۹۲ به کار بردند، و چنین تشبیه‌هایی در نیمه دوم در سطح بین‌المللی از دهه‌ی ۱۸۹۰ رایج شد. [۳۲] به‌راحتی می‌توان دلیل آن را فهمید. شباهت جنبش جدید سوسیالیستی، حتی در نخستین سال‌های پر سر و صدای اول ماه مه، به یک جنبش مذهبی، به یک جنبش احیای دینی با انتظارات مسیحایی مشهود بود. بنابراین، از برخی جهات، بدنه‌ی رهبران، فعالان و مبلغان اولیه به کشیش‌ها، یا دست‌کم به بدنه‌ی واعظان غیرروحانی شباهت داشت. ما یک بروشور خارق‌العاده از شارلوا، بلژیک در سال ۱۸۹۸ در اختیار داریم که چیزی را بیان می‌کند که فقط می‌توان

آن را موعظه‌ی اول ماه مه توصیف کرد: هیچ کلمه‌ی دیگری قادر به توصیف آن نیست. این بیانیه را ده نماینده و عضو بی‌شک خداناباور حزب کارگران بلژ (Parti Ouvrier Belge)، یا به نام آن، تحت سرلوحه‌ی مشترک «کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید» (کارل مارکس) و «به یکدیگر عشق بورزید» (عیسی) تهیه کرده بودند. چند نمونه حال و هوای آن را نشان می‌دهد:

«ساعت بهار و جشن هنگامی فرا رسیده که تکامل دائمی طبیعت در شکوه خود می‌درخشد. خود را به‌سان طبیعت سرشار از امید کنید و برای زندگی جدید آماده شوید.»

بیانیه پس از چند قطعه درباره‌ی دستورالعمل‌های اخلاقی («به خود احترام بگذارید: مراقب نوشیدنی‌ها و احساساتی باشید که شما را مست و تحقیر می‌کنند» و غیره) و تشویق سوسیالیستی، با قطعه‌ای درباره‌ی امید هزاره‌ای به پایان می‌رسد:

«به زودی مرزها محو خواهند شد! به زودی جنگ‌ها و ارتش‌ها پایان خواهند یافت! هر بار که فضایل سوسیالیستی هم‌بستگی و عشق را تمرین کنید، این آینده را نزدیک‌تر خواهید کرد. و سپس، در صلح و شادی، جهانی به وجود خواهد آمد که در آن سوسیالیسم پیروز خواهد شد، آن هنگام که وظیفه‌ی اجتماعی همه به درستی به عنوان رشد همه‌جانبه‌ی هر فرد درک شود.» [۳۳]

با این حال، موضوع این نیست که جنبش کارگری جدید یک کیش بود و غالباً لحن و سبک گفتمان دینی را منعکس می‌کرد؛ اتفاقاً این جنبش بسیار کم تحت تأثیر الگوی مذهبی بود، حتی در کشورهایی که توده‌ها عمیقاً مذهبی و در راه و رسم کلیسایی غرق بودند. [۳۴] به‌علاوه، هم‌گرایی اندکی بین ایمان قدیم و جدید وجود داشت، مگر گاهی (اما نه همیشه) که پروتستان‌یسم شکل فرقه‌های غیررسمی و تلویحاً مخالف کلیساها، مانند انگلستان، را به خود می‌گرفت. جنبش کارگری سوسیالیستی یک جنبش مبارز سکولار و ضدمذهبی بود که جمعیت‌های متدین یا سابقاً متدین را به‌طور توده‌ای تغییر داد.

می‌توانیم درک کنیم که چرا چنین شد. سوسیالیسم و جنبش کارگری برای مردان و زنانی جذاب بود که بسان طبقه‌ای بدیع و آگاه از خود جایگاه مناسبی در جامعه‌ای نداشتند، آن هم در جامعه‌ای که کلیساهای مستقر، و به‌ویژه کلیسای کاتولیک، مظهر سنتی آن بودند. در واقع سکونت‌گاه‌هایی برای «بیرون - از - گود»‌ها وجود داشت، مثلاً از نظر شغلی همانند روستاهای معدن‌خیز یا پیشاصنعتی یا کارخانه‌ای، یا از نظر خاستگاه همانند آلبانیایی‌های ساکن روستایی اساساً معروف به روستای «سرخ» پیانا دی گرچی در سیسیل (در حال حاضر پیانا دلی آلبانزی) که با معیارهای دیگری که آن‌ها را به‌طور جمعی از جامعه‌ی گسترده‌تر جدا می‌کرد متحد می‌شدند. در آن جا «جنبش» ممکن بود به‌عنوان جامعه عمل کند، و با انجام این کار، بسیاری از اعمال قدیمی روستا را

که تا آن زمان در انحصار دین بود، در اختیار بگیرد. با این حال، این امر نامعمول بود. در واقع یک دلیل عمده برای موفقیت عظیم اول ماه مه این بود که آن را **تنها** تعطیلی‌ای می‌دانستند که منحصرأً به طبقه‌ی کارگر به معنای دقیق کلمه مرتبط است، هیچ کس دیگری در آن سهیم نبود، و به علاوه، تعطیلی‌ای بود که با اقدام خود کارگران کسب شده بود. به علاوه، روزی بود که در آن کسانی که معمولاً نامرئی بودند در معرض دید عموم قرار می‌گرفتند و حداقل برای یک روز فضای رسمی حاکمان و جامعه را تسخیر می‌کردند. [۳۵] درست است که جشن معدن‌چیان بریتانیایی، و جشن معدن‌چیان دوره‌ام دیرینه‌ترین بازمانده‌ی آن، طلوعه‌دار روز اول ماه مه بود، اما این جشن بر اساس یک صنعت برگزار می‌شد و نه برای کل طبقه‌ی کارگر. [۳۶] از این نظر، یگانه رابطه میان اول ماه مه و دین سنتی، ادعایی با حقوق برابر بود. روزنامه قطع بزرگ وگرا [شهری در منطقه‌ی لمباردی ایتالیا] در دره‌ی پو در اول ماه مه ۱۸۹۱ اعلام کرد: «کشیش‌ها جشن خود را دارند، میانه‌روها جشن خود را دارند. دموکرات‌ها هم همین طور. اول ماه مه جشن کارگران سراسر جهان است.» [۳۷]

اما چیز دیگری نیز این جنبش را از دین دور می‌کرد. واژه‌ی اصلی آن «نوین» بود، همان‌طور که در **دی نویه ساین** (زمانه‌ی نوین)، عنوان مجله‌ی نظری مارکسیستی کائوتسکی و در یک آهنگ کارگری اتریش و هنوز مرتبط با اول ماه مه مشهود بود و ترجیح‌بند آن چنین خوانده می‌شد: «زمانه‌ی نوین با ما پیش می‌رود.» همان‌طور که تجربه‌ی جنبش در اسکاندیناوی و اتریش نشان می‌دهد، سوسیالیسم اغلب به معنای دقیق کلمه با راه‌آهن، با کسانی که آن را ساختند و نیرو در آن مستقر کردند، و با ایده‌های نوین و زمانه‌ی نوینی که به ارمغان آوردند، به روستاها و شهرستان‌ها وارد شد. [۳۸] اول ماه مه، برخلاف دیگر تعطیلات رسمی، از جمله بیش‌تر مناسبت‌های آیینی جنبش کارگری آن زمان، خاطره‌ی هیچ چیزی را گرمی نمی‌داشت، به هر حال خارج از محدوده‌ی نفوذ آنارشستی که، همان‌طور که دیدیم، علاقه‌مند بود آن را با آنارشست‌های شیکاگو در سال ۱۸۸۶ مرتبط سازد. اول ماه مه چیزی نبود جز درباره‌ی آینده، که برخلاف گذشته‌ای که چیزی جز خاطرات بد برای پرولتاریا به ارمغان نداشت (تصادفی نبود که در سرود انترناسیونال خوانده می‌شود «بساط گذشته بروییم») آینده‌ی رهایی را تقدیم می‌کرد. «جنبش» برخلاف دین سنتی، نه پاداش پس از مرگ، بلکه اورشلیم جدید را روی این زمین پاداش می‌داد.

نقش‌نگاری روز اول ماه مه، که تصویرسازی و نمادگرایی خاص خود را به سرعت گسترش داد، کاملاً آینده‌محور بود. [۳۹] این که آینده چه خواهد آورد اصلاً معلوم نبود، فقط این آینده خوب بود و ناگزیر هم فرا می‌رسید. خوش‌بختانه برای موفقیت روز اول ماه مه، دست‌کم یک راه به سوی آینده، این مناسبت را به چیزی فراتر از تظاهرات و جشنواره تبدیل کرد. هنوز دموکراسی انتخاباتی در سال ۱۸۹۰ در اروپا بسیار نامعمول بود، و

مطالبه‌ی حق رای همگانی به آسانی به مطالبه برای هشت ساعت کار در روز و دیگر شعارهای اول ماه مه افزوده شد. جالب این که اگرچه مطالبه‌ی رای، تا زمانی که اجرا شد، به بخشی جدایی‌ناپذیر از اول ماه مه در اتریش، بلژیک، اسکانديناوی، ایتالیا و جاهای دیگر تبدیل شده بود، هرگز رسماً جزء بین‌المللی محتوای سیاسی آن را مانند مطالبه‌ی هشت ساعت کار در روز، و بعدها مطالبه‌ی صلح، تشکیل نداد. با این وجود، هر جا که امکان‌پذیر بود، به بخشی جدایی‌ناپذیر از این مناسبت بدل شد و تا حد زیادی بر اهمیت آن افزود.

در واقع، رویه‌ی سازماندهی یا تهدید به اعتصابات عمومی برای حق رای همگانی، که با موفقیت در بلژیک، سوئد و اتریش گسترش یافت و به انسجام احزاب و اتحادیه‌ها کمک کرد، ناشی از توقف نمادین کار در اول ماه مه بود. نخستین اعتصاب از این دست را معدن‌چیان بلژیکی در اول ماه مه ۱۸۹۱ آغاز کردند. [۴۰] از سوی دیگر اتحادیه‌های کارگری بیش از هر جنبه‌ی دیگری از این روز بزرگ به شعار اول ماه مه کارگران سوئد یعنی «ساعت‌های کوتاه‌تر و مزدهای بالاتر» توجه داشتند. [۴۱] مواقعی بود که کارگران، همانند کارگران ایتالیا، فقط بر این موضوع تمرکز می‌کردند و حتی دموکراسی را به دیگران واگذار می‌کردند. پیشرفت‌های بزرگ جنبش، از جمله پشتیبانی مؤثر آن از دموکراسی، مبتنی بر منافع شخصی محدود اقتصادی نبود.

البته دموکراسی در جنبش‌های کارگری سوسیالیستی نقش اساسی داشت. دموکراسی نه تنها برای پیشرفت آن ضروری بلکه از آن جدایی‌ناپذیر بود. نخستین اول ماه مه در آلمان با لوحی که کارل مارکس را در یک طرف و مجسمه‌ی آزادی را در طرف دیگر نشان می‌داد، گرامی داشته شد. [۴۲] تصور اول ماه مه ۱۸۹۱ در اتریش مارکس را نشان می‌دهد که کتاب **سرمایه** را در دست دارد و در آن سوی دریا به یکی از آن جزایر رمانتیکی اشاره می‌کند که در نقاشی‌های یک شخصیت مدیریت‌انه‌ای برای افراد آن دوره تصویر آشنایی به‌شمار می‌آمد؛ خورشید اول ماه مه، که قرار بود ماندگارترین و قدرتمندترین نماد آینده باشد، پشت آن جزیره طلوع و پرتوهای آن شعارهای انقلاب فرانسه را حمل می‌کرد: آزادی، برابری، برادری که در بسیاری از نشان‌ها و یادبودهای اول ماه مه یافت می‌شد. [۴۳] مارکس را کارگرانی احاطه کرده‌اند که احتمالاً آماده‌اند تا ناوگان کشتی‌ها را به مقصد جزیره، هر چه بادا باد، هدایت کنند و بر بادبان‌های آنها نوشته شده بود: حق رای همگانی و مستقیم. کار روزانه‌ی هشت ساعته و حمایت از کارگران. این سنت اصلی اول ماه مه بود.

آن سنت با سرعت چشم‌گیری — در عرض دو یا سه سال — از طریق همزیستی عجیب بین شعارهای رهبران سوسیالیست و تفسیر غالباً خودانگیزه‌ی مبارزان و کارگران عادی شکل گرفت. [۴۴] شکوفایی ناگهانی جنبش‌ها و احزاب کارگری توده‌ای در همان چند سال اول شگفت‌انگیز شکل گرفت، زمانی که هر روز رشد مشهودی را به ارمغان می‌آورد، زمانی که خود وجود چنین جنبش‌هایی، خود ابراز وجود **طبقه** تضمینی برای

پیروزی در آینده به نظر می‌رسید. فراتر از این، گشوده شدن دروازه‌های دنیای جدید به روی طبقه کارگر نشانه‌ای از پیروزی قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید.

با این حال، هزاره فرا نرسید و اول مه، همراه با خیلی چیزهای دیگر در جنبش کارگری، می‌بایست منظم و نهادینه می‌شد، هر چند تا حدودی شکوفایی قدیمی امید و پیروزی در سال‌های بعد از مبارزات و پیروزی‌های بزرگ به آن بازگشت. می‌توانیم آن را در روزهای اول مه آینده‌نگرانه و شیفته‌وار اوایل انقلاب روسیه و تقریباً در همه جای اروپا در سال‌های ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ ببینیم، همان هنگام که مطالبه‌ی اولیه‌ی اول مه یعنی هشت ساعت کار در روز در بسیاری از کشورها محقق شد. می‌توانیم آن را در روزهای اول مه جبهه خلق در فرانسه در سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶، و در کشورهای این قاره که پس از شکست فاشیسم از اشغال آزاد شده بودند، ببینیم. با این حال، در اکثر کشورهایی که جنبش‌های کارگری توده‌ای سوسیالیستی داشتند، اول مه کمی پیش از سال ۱۹۱۴ معمول شد.

عجیب آن‌که، در این دوره‌ی معمول شدن اول مه این روز جنبه‌ی آیینی خود را پیدا کرد. همان‌طور که مورخی ایتالیایی بیان کرده است، این روند زمانی رخ داد که دیگر اول مه به سان اتاق انتظار دگرگونی بزرگ تلقی نمی‌شد. اول مه به «آیینی جمعی که نیازمند عبادات و الوهیت خاص خود است» بدل شد، [۴۵] و الوهیت‌ها نیز معمولاً با آن دسته از زنان جوان با موهای موج و لباس‌های گشاد یکی گرفته می‌شدند که به جمعیت یا صفوف بیش از پیش مبهم زنان و مردان راه به سوی خورشید در حال طلوع را نشان می‌دهند. آیا او آزادی بود، یا بهار، یا جوانی، یا امید، یا سپیده‌دم با انگشتان گل‌گونش یا کمی از همه‌ی این‌ها؟ چه کسی می‌تواند بگوید؟ از نظر نقش‌نگاری، او هیچ ویژگی جهانی جز جوانی ندارد، زیرا حتی کلاه فریگی که بسیار رایج بود، یا ویژگی‌های سنتی آزادی، همیشه یافته نمی‌شدند. می‌توانیم قدمت تشریفات این روز را از طریق گل‌هایی بیابیم که همان‌طور که دیدیم از همان آغاز در این مراسم حضور داشتند، اما در اواخر سده رسمیت یافتند. بدین سان، میخک سرخ از حدود سال ۱۹۰۰ جایگاه رسمی خود را در سرزمین‌های هابسبورگ و ایتالیا به دست آورد. نمادگرایی آن به طور خاص در روزنامه‌ی قطع بزرگ پرنقش و نگار و خوش‌ذوقی از فلورانس شرح داده شد و نام آن را به خود گرفت (**میخک سرخ** (*II Garofano Rosso*))، روزنامه‌ای که در روزهای ماه مه تا جنگ جهانی اول منتشر می‌شد). میخک سرخ در سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۱۱ رسمی شد. [۴۶] و به‌رغم غم و اندوه انقلابیون فسادناپذیر، زنبق تماماً غیرسیاسی شروع به نفوذ در اول مه کارگران کرد تا این‌که به یکی از نمادهای متداول آن روز بدل شد. [۴۷] با این همه، دوران بزرگ روزهای اول مه به پایان نرسیده بود، در حالی که این روز هم قانونی — یعنی می‌توانست توده‌های بزرگ مردم را به خیابان بکشاند — و هم غیررسمی باقی ماند. هنگامی که اول ماه مه به

روز تعطیل بدل شد، یا، بدتر از آن، از بالا تحمیل شد، سرشت آن‌ها لزوماً متفاوت بود. و از آن جایی که بسیج توده‌ای عمومی ذات این روز بود، نمی‌توانستند در مقابل بی‌قانونی مقاومت کنند، حتی اگر سوسیالیست‌ها (کمونیست‌های بعدی) پیانا دل آلبانزی، ولو در روزهای سیاه فاشیسم، افتخار می‌کردند که هر اول ماه مه تعدادی از رفقای خود را بی‌برو برگرد به گذرگاه کوهستانی این شهر می‌فرستادند، همان‌جا که هنوز صخره‌ی دکتر بارباتو شناخته می‌شود، رهبر محلی سوسیالیسم که در سال ۱۸۹۳ آن‌ها را مورد خطاب قرار داده بود. در این محل بود که راهزن جولیانو در سال ۱۹۴۷ یک تظاهرات و افراد حاضر در یک پیک‌نیک خانوادگی را که پس از پایان فاشیسم برگزار شده بود قتل عام کرد. [۴۸] از سال ۱۹۱۴ به بعد، و به‌ویژه از سال ۱۹۴۵، روز اول ماه مه به طور فزاینده‌ای یا غیرقانونی شد یا به احتمال زیاد رسمی. فقط در آن بخش‌های نسبتاً نادر جهان سوم که جنبش‌های کارگری گسترده و غیررسمی سوسیالیستی در شرایطی رشد کردند که به اول ماه مه امکان شکوفایی داد، استمرار واقعی سنت قدیمی‌تر وجود دارد.

اول ماه مه البته در همه جا ویژگی‌های قدیمی خود را از دست نداده است. با این وجود، کلمه اول ماه مه حتی در جایی که با سقوط رژیم‌های قدیمی که زمانی جدید بودند مرتبط نباشد، همانند اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی، نمی‌توان ادعا کرد که برای اکثر مردم، حتی در جنبش‌های کارگری، گذشته را تداعی می‌کند تا حال را. جامعه‌ای که اول ماه مه را به وجود آورد تغییر کرده است. امروزه آن جوامع کوچک روستایی پرولتری که ایتالیایی‌های قدیمی به یاد دارند چقدر مهم هستند؟ «ما در روستا گشت زدیم. سپس ضیافتی عمومی برگزار شد. همه‌ی اعضای حزب آن‌جا بودند و هر کس دیگری که هم می‌خواست بیاید آمده بود.» [۴۹] چه اتفاقی در جهان صنعتی برای کسانی افتاده بود که در دهه‌ی ۱۸۹۰ هنوز می‌توانستند خود را در «برخیز ای داغ لعنت‌خورده، دنیای فقر و بندگی» سرود انترناسیونال بشناسند؟ یک بانوی پیر ایتالیایی در سال ۱۹۸۰ روز اول ماه مه ۱۹۲۰ را چنین به یاد می‌آورد: «من، کارگر نساجی دوازده ساله‌ای که تازه در کارخانه شروع به کار کرده بودم، پرچم اول ماه مه را حمل می‌کردم؛ امروزه کسانی که سر کار می‌روند، همه خانم‌ها و آقایان هستند. آن‌ها هر چه بخواهند به دست می‌آورند.» [۵۰] روح آن موعظه‌های اول ماه مه، سرشار از اعتماد به آینده، ایمان به پیش‌روی عقل و پیشرفت چه شده است؟ «خودت را آموزش بده! مدارس و کلاس‌ها، کتاب‌ها و روزنامه‌ها همه ابزار آزادی هستند! در چشمه علم و هنر بنوشید: آن‌گاه آن قدر قوی خواهید شد که عدالت را برقرار می‌کنید.» [۵۱] رویای جمعی ساختن اورشلیم در سرزمین سرسبز و دلپذیر ما چه شده است؟

و با این حال، اگر اول ماه مه چیزی بیش از یک روز تعطیل نیست، روزی — به نقل از یک آگهی فرانسوی — که نیازی به مصرف قرص آرام‌بخش خاصی ندارید چرا که مجبور نیستید کار کنید، باز هم روز تعطیلی است

خاص. شاید دیگر، عبارت غرورآفرین «روز تعطیلی خارج از همه‌ی تقویم‌ها» نباشد، [۵۲] چرا که این تعطیلی در اروپا به همه‌ی تقویم‌ها وارد شده است. در واقع، بیش از هر روز دیگری، به جز ۲۵ دسامبر و اول ژانویه، کارکردن کنار گذاشته می‌شود، [۵۳] و از سایر رقبای مذهبی خود بسیار فاصله گرفته است. اما این روز تعطیل از پایین جامعه سر برآورد. این روز تعطیل را خودِ کارگران گم‌نامی شکل دادند که از طریق آن، خودشان را در سراسر خطوط شغلی، زبان و حتی ملیت به عنوان یک **طبقه‌ی واحد** تشخیص دادند و به اختیار خود سالی یک‌بار تصمیم می‌گیرند کار نکنند و از اجبار اخلاقی، سیاسی و اقتصادی به کارکردن سر باز می‌زنند. همان‌طور که ویکتور آدلر در سال ۱۸۹۳ بیان کرد: «این معنای تعطیلات ماه مه، دست‌کشیدن از کار، است که دشمنانمان از آن می‌ترسند. این چیزی است که آن‌ها احساس می‌کنند انقلابی است.» [۵۴]

مورخ به دلایل متعددی به صدمین سالگرد اول ماه مه علاقه‌مند است. از یک سو به این دلیل مهم است که راه‌گشایی است برای توضیح این که چرا مارکس در جنبش‌های کارگری متشکل از مردان و زنانی که حتی نامش را نشنیده بودند، اما فراخوان او را برای آگاهی از خود به‌مثابه یک طبقه و سازماندهی خود به عنوان یک طبقه تشخیص می‌دادند، تا این حد تاثیرگذار است. از سوی دیگر، به این دلیل مهم است که قدرت تاریخی تفکر و احساس توده‌های مردم را نشان می‌دهد، و راهی را روشن می‌سازد که مردان و زنانی که به‌عنوان یک فرد گنگ، ناتوان و بی‌قدرت هستند، می‌توانند اثر خود را بر تاریخ بگذارند. اما مهم‌تر از همه، برای بسیاری از ما، چه مورخ یا غیرمورخ، این صدمین سالگرد عمیقاً تکان‌دهنده است، زیرا نمایان‌گر چیزی است که ارنست بلوخ، فیلسوف آلمانی، آن را **اصل امید** نامید (و در دو جلد حجیم مفصلاً به آن پرداخته بود [۵۵]): **امید به آینده‌ای بهتر در دنیایی بهتر. اگر هیچ کس دیگری این اصل را در سال ۱۹۹۰ به خاطر نداشته باشد، یادآوری آن بر دوش مورخان سنگینی می‌کند.**

* مقاله‌ی حاضر، Birth of a Holiday the First of May، ترجمه‌ی فصل هشتم از کتاب *Uncommon People: Resistance, Rebellion and Jazz* اثر اریک هابسبام است. اصل مقاله در سال ۱۹۹۴ منتشر شده است.

یادداشت‌ها

برای کتاب‌شناسی کامل بنگرید به:

A. Panaccione, "I 100 anni del 1° maggio nella storiografia", in A. Panaccione (ed.), *I luoghi e I soggetti del 1° maggio* (venice, 1990).

[1]. Michael Ignatieff, "Easter Has Become Chocolate Sunday", *Observer*, 15 April 1990

[۱-۱]. جشن‌های روز ملی فرانسه، (به فرانسوی: La fête nationale française) هم‌چنین معروف به جشن‌های روز باستیل، جشن ملی و تعطیل رسمی در کشور فرانسه و قلمروهای فرادریایی آن کشور که از سال ۱۸۸۰ در ۱۴ ژوئیه‌ی هر سال برگزار می‌شود. این جشن برای گرامی‌داشت یورش به باستیل و آغاز جنبشی که منجر به انقلاب کبیر فرانسه شد، برگزار می‌شود.

[2]. Maurice Dommanget, *Histoire du Premier Mai* (Paris 1953), pp. 350-1.

کتاب دومانژه که یکی از معدود کتاب‌هایی است که به این موضوع قبل از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ می‌پردازد، هنوز واجد اهمیت است اما فاقد جهت‌گیری نقش‌نگارانه‌ی آثار جدید است.

[3]. Cf. Helmut Hartwig, "Plaketten zum 1. Mai 1934-39", *Aesthetik und Kommunikation* 7, no. 26 (1976), pp. 56-9. A. Riosa (ed.), *Le metamorfosi del 1° maggio* (Venice, 1990)

شامل جستارهایی درباره‌ی تلاش‌های فاشیست‌های ایتالیایی، نازی‌ها و سالازاری‌ها برای مصادره‌ی اول ماه مه است.

[4]. Dommanget, *Histoire du Premier Mai*, pp. 301 ff.

[5]. Ibid, pp. 100-1.

[6]. Ibid, p. 102.

[۷]. کامل‌ترین بررسی بین‌المللی اثر زیر است:

Andrea Panaccione (ed.), *The Memory of May Day: An Iconographic History of the Origin and Implanting of a Workers' Holiday* (Venice, 1989).

برای نخستین اول ماه مه بنگرید به اثر همین نویسنده:

Un giorno perché. Cent'anni di storia internazionale del 1° maggio (Rome, 1990), ch. 4.

[8]. Karl Marx and Friedrich Engels, *Werke* (Berlin, 1963), vol. 22, p. 60.

[9]. Dieter Fricke, *Kleine Geschichte des Ersten Mai* (Frankfurt, 1980), pp. 30-1.

[10]. Dommanget, *Histoire du Premier Mai*, pp. 156.

[11]. Fricke, *Kleine Geschichte des Ersten Mai*, p. 30.

[12]. Dommanget, *Histoire du Premier Mai*, pp. 136.

[13]. Ibid, p. 156.

[14]. R. Evans (ed.), *Kneipengespräche im Kaiserreich. Stimmungsberichte der Hamburger Politischen Polizei, 1892-1914* (Reinbek, 1989), pp. 20, 253-7.

[15]. Panaccione, *The Memory*, p. 247.

[16]. Kurt Greussing (ed.), *Die Roten am Land. Arbeitsleben und Arbeiterbewegung im westlichen Österreich* (Steyr, 1989), pp. 58-9.

[۱۷]. محاسبه از Panaccione, *The Memory*, p. 247.

[18]. Dommanget, *Historie du Premier Mai*, pp. 156.

[19]. Ibid, p. 156.

[۲۰]. بنگرید به مقایسه نقش‌نگاری سوسیال دموکراتیک و کمونیستی اول ماه مه در آلمان و ایما در اثر زیر:

L. Guttsman, *Workers' Culture in Weimar Germany: Between Tradition and Commitment* (New York, Oxford and Munich, 1990), pp. 1989-99.

بهترین نمونه‌ی این طرح رنگی که من اطلاع دارم در اثر بدون تاریخ *Th. A. Steinlen* یافته می‌شود:

La Manifestation (no. 314 in *Le Bel Heritage: Th. A. Stein Retrospective, 1885-1922* (Montreuil, 1987).

برای بررسی یک تظاهرات واقعی اول مه کارگران در زمان مبارزات انقلابی بنگرید به:

Kustodiev's 'Demonstration at the Putilovskij Factory for May Day 1906' in Panaccione, *The Memory*, pp. 530-1.

نقاش در حالی که به وضوح تحت‌تاثیر رسم و عادت طراحی با رنگ‌های سیاه - قرمز است، آشکارا طیف گسترده‌تر رنگ‌ها را در چنین مناسبت‌هایی در زندگی واقعی بازتاب می‌دهد. برای بررسی سهم دیگر این هنرمند در نقش‌نگاری انقلابی بنگرید به:

David King and Cathy Porter, *Images of Revolution: Graphic Art from 1905 Russia* (New York, 1983).

[21]. Lucia Rivas Lara, 'El Premier de Maig a Catalunya, 1900-1931', *L'Avenç* (May 1988), p. 9.

محتوای آن از اثر دیگری از همین نویسنده اقتباس شده است:

Historia del 1º mayo en Espana: desde 1900 hasta la 2a Republica (Madrid, 1987)

که کامل‌ترین بررسی این درونمایه برای آن کشور است.

[22]. Rivas Lara, 'El Primer de Maig', passim. See also Lucia Rivas Lara, 'Ritualización socialista del 1º de mayo. Fiesta, huelga, manifestación?', *Historia Contemporánea, Revista del Departamento de Historia Contemporánea de la Universidad del Pais Vasco* no. 3 (1990)

این ارجاع را مدیون Paul Preston هستم.

[۲۳]. برای تلاش شکست‌خورده‌ی آنارشیستی در تبدیل تظاهرات به انقلاب بنگرید به:

David Ballester and Manuel Vicente, 'El Primer de Maig a Barcelona. Vuit hores de treball d'instrucció I de descans', *L'Avenç* (May 1990), pp. 12-17:

مطالعه‌ی اول ماه مه ۱۸۹۰ در آن شهر. برای بررسی س. ژ. ت. بنگرید به:

Maxime Leroy, *Le Coûtume ouvrière* (Paris 1913), vol. 1, p. 264,

که به این موضوع اشاره می‌کند که س. ژ. ت. پس از ۱۹۰۴ که این مناسبت را از چنگ سوسیالیست‌ها در آورد، «جشن کارگری بیشتری برگزار کرد.»

Dommanget, *Histoire du Premier Mai*, pp. 156.

[۲۴]. برای جالب‌ترین شرح از الف) انتقال جشنواره‌ی بهاره‌ی غربی به روسیه (در زمان پتر کبیر) از طریق حاشیه‌نشین‌های آلمانی مسکو و ب) ادغام این meavka با تظاهرات کارگران سوسیال دموکرات در دهه‌ی ۱۸۹۰ که برای آن پوششی فراهم کردند بنگرید به:

Vjaceslav Kolomiz, 'Dalla storia del 1° maggio a Mosca tra la fine del ottocento e gli inizi del novecento: i loughi delle manifestazioni', in Panaccione, *I loughi e i soggetti del 1° maggio*, pp. 105-22, N.B. pp. 110-11

برای استفاده از تشبیه بهار در یک بافتار سیاسی.

[۲۵]. در میان این آثار، نمونه‌های زیر شایسته توجه است:

André Rossel, *Premier mai: 90 ans de lutte populaire dans le monde* (Paris, 1977); Udo Achten, *Illustrierte Geschichte des Ersten Mai* (Oberhausen, 1979); Udo Achten, *Zum Lichte Empror. Maifestzeitungen der Soziale-demokratie, 1891-1914* (Berlin and Bonn, 1980); Sven Bodin and Carl-Adam Nycop, *Första Maj, 1890-1980* (Stockholm, 1980); *Upp till kamp: Social-demokratins första majmärken, 1894-1986* (Stockholm, 1986); U. Achten, M. Reichelt and R. Schultz (eds), *Mein Vaterland ist international. Internationale illustrierte Geschichte des ersten Mai von 1886 bis heute* (Oberhausen, 1986); Fondazione Giangiacomo Feltrinelli, *Ogni anno un maggio nuovo: il centenario del Primo Maggio* (Milan, 1988); Comune di Milano, Fondazione Giagiacommo Brodolini, *Per i cent'anni della festa del lavoro* (Milan, 1988); Maurizio Antonioli and Giovanna Ginex, *1° Maggio. Repertorio sdei numeri unici dal 1890 al 1924* (Milan 1988); and, above all, Panaccione, *The Memory*. See also for Switzerland, Bildatchiv und Dokumentation zur Geschichte der Arbeiterbewegung, Zürich, 1. Mail in der Schweiz (Zurich, 1989)

[۲۵-۱]. Styria منطقه‌ای در جنوب شرقی اتریش. - م.

[26]. Panaccione, *The Memory*, pp. 356-7.

[27]. Greussing, *Die Roten am Land*, p. 168

[۲۷-۱]. تیراندازی فورمی (Fusillade de Fourmies) رویدادی است در اول مه ۱۸۹۱ در فورمی، در شهرستان نر در فرانسه. در این روز، سربازان به روی تظاهرات مسالمت‌آمیز کارگرانی که شعار می‌دادند «هشت ساعت کار روزانه» تیراندازی کردند و ۹ نفر را کشتند و ۳۵ نفر را مجروح کردند.

[۲۷-۲]. Phrygian bonnet: کلاه‌ی دوکی‌شکل و نرم که سر آن کج است و کمی به سوی جلو می‌افتد. پوشیدن این کلاه را یونانیان نخست در میان مردم فریگیه دیده بودند.

[28]. Claude Wilard, *Les Guesdistes* (Paris, 1964), p. 237n; W. L. Guttsman, *The German Social Democratic Party, 1875-1993* (London, 1981), p. 160

[29]. Cf. Renata Ameruso und Gabriela Spigarelli, 'Il 1° maggio delle donne' in Panaccione, *I luoghi e i soggetti del 1° maggio*, pp. 9-104.

[30]. Rivas Lara, 'El Primer de Maig', pp. 7-8.

[31]. Antonioli and Ginex, *Repertorio*, pp. 4-5. Ballester and Vicente, 'El Primer de Maig', p. 13

برای بررسی احساس (معمولاً) قدرتمند بین‌المللی بودن تظاهرات ۱۸۹۰ در بارسلون.

F. Giovanoli, *Die Maifeierbewegung. Ihre wirtschaftlichen und soziologischen Ursprünge und Wirkungen* (Karlsruhe, 1925)

بر قدرت عجیب این احساس بین‌المللی که در چندین تظاهرات نخستین آشکار شد تأکید می‌گذارد (صص. ۹۱-۹۰).

[۳۲]. Pietro Gori شاعر آنارشویست، سرود معروف اول ماه مه خود («عید پاک شیرین کارگران») را سرود که با موسیقی همسرایان در Nabucco وردی، در ۱۸۹۶، به عنوان بخشی از یک نمایش تک‌پرده در اول ماه خوانده می‌شد.

F. Andreucci and T. Detti (eds), *Il moimmento operaio italiano. Dizionario biografico* (Rome, 1976), vol. 2, p. 526. See. E. J. Hobsbawm, *Worlds of Labour* (London, 1984), p. 77.

[33]. Jules Destrèe and Emile Vandervelde, *Le Socialisme en Belgique* (Paris, 1983), pp. 417-18. Giovanoli, *Die Maifeierbewegung*, pp. 114-15,

به عنصر مذهبی در این زبان اشاره می‌کند.

[34]. See Hobsbawm, *Worlds of Labour*, ch. 3, 'Religion and the Rise of Socialism'.

[۳۵]. این تلقی که اول ماه مه تنها تعطیلاتی است که منحصرأ به کارگران مرتبط است و پیامد بعدی آن در شکل دادن به آگاهی طبقاتی، از همان ابتدا مورد توجه قرار گرفته بود. «این روز مال آن‌هاست. فقط مال آن‌هاست»:

J. Diner-Denes, 'Der esrste Mai', *Der Kampf* (Vienna), 1 May 1908.

Dinner-Denes هم‌چنین به فتح فضای عمومی توسط کارگران در این روز اشاره می‌کند.

[36]. Hobsbawm, *Worlds of Labour*, p. 73 and more generally ch. 5, 'The Transformation of Labour Rituals'.

[37]. Antonioli and Ginex, *Repertorio*, p. 23.

[38]. Greussing, *Die Roten am Land*, pp.18-21.

[۳۹]. جالب‌ترین تحلیل از نمادگرایی اول ماه در اثر زیر یافته می‌شود:

Gio-Vanna Ginex, 'L'immagine del Primo Maggio in Italia (1890-1945)', in Comune di Milano, *Per I cent'anni*, pp. 37-41, and the same, 'Images on May Day Single Issue Newspapers (1891-1924): Their Function and Meanings' in A. Panaccione (ed.), *May Day Celebration* (Vince, 1998), pp. 13-25.

[۴۰]. نقش اول ماه مه در طرح و شکل‌گیری ایده‌ی اعتصاب عمومی — نه فقط برای رای‌گیری همگانی — پیش‌تر در اثر زیر مطرح شده است:

Giovanoli, *Die Maifeierbewegung*.

[41]. *Upp. Till kamp*, p. 12.

[42]. Panaccione, *The Memory*, p. 223.

[43]. *Ibid*, p. 363.

[44]. E. J. Hobsbawm, '100 Years of May Day', *Liber*, 8 June 1990 (distributed with Times Literary Supplement), pp. 10-11.

[45]. Ginex, 'L'immagine', p. 40.

[۴۶]. ظهور میخک سرخ در ایتالیا در اثر زیر کاملاً پی گرفته شده است:

Fondazione Giangiacomo Feltrinelli, *Ogni anno*

(که شامل مجموعه‌ای از موضوعات منفرد در کتابخانه‌ی Feltrinelli است که به نظر می‌رسد در *Repertorio* فهرست نشده است) و تصاویر زیادی دارد. نخستین ارجاع به گل‌ها به عنوان یک امر «رسمی» به نظر می‌رسد شعری باشد در یک مقاله مربوط به ۱۸۹۸ (ص. ۹۴)، گرچه سایر گل‌ها تا ۱۹۰۰ ناپدید نمی‌شوند. بنگرید به:

Il Garofanco Rosso's ibid, p. 105, and *Repertorio*, p. 130.

برای گل سرخ در مراسم سوئدی‌ها بنگرید به:

Upp. Till kamp, pp. 21-3.

[۴۷]. دست کم بر اساس Dommanget, *Histoire du Premier Mai*, pp. 361-3. اما خود او قدمت استفاده‌ی

سیاسی از زنبق را به یک نوشته‌ی اتریشی‌ها در اوایل دهه‌ی ۱۸۹۰ می‌رساند (صص. ۱۷۵-۶) یعنی زمانی که تداعی سیاسی با گل‌های بهاری وجود داشت و نه ضرورتاً به لحاظ نمادین با گل‌های سرخ. برای بررسی تصویر اول ماه مه آلمانی که در آن دختری کوچک این گل‌ها را می‌فروشد و در سطح بین‌المللی از آن برای نمادپردازی استفاده کرده‌اند بنگرید به:

Ogni anno, p. 100 (*Der Wahre Jacob*, 26 April 1898).

[۴۸]. این رویداد به نحو گویایی در فیلم درخشان *Salvatore Giuliano* اثر فرانکو رزی به تصویر درآمده است. [در اول ماه مه سال ۱۹۴۷ صدها دهقان عمدتاً فقیر در پورتلا دلا جینسترا، در سه کیلومتری شهر پیانا دلی آلبانزی در جاده سان جوسپه یاتو برای تظاهرات روز جهانی کارگر جمع شده بودند. در حالی که دبیر حزب کمونیست از پیانا دلی آلبانزی مشغول سخنرانی برای جمعیت بود به روی آنان آتش گشوده شد. بعداً مشخص شد که از تپه‌های اطراف و هم‌چنین عده‌ای سوارکار به سوی آنان شلیک کرده‌اند. در این تهاجم یازده نفر، از جمله چهار کودک کشته و بیست وهفت نفر زخمی شدند. بنا بر اظهارات سالوادور جولیانو رهبر گروه شورشی و جدایی‌طلب، هدف او مجازات نیروهای چپ‌گرا در انتخابات اخیر بود. وی در یک نامه‌ی علنی، به تنهایی مسئولیت قتل‌ها را بر عهده گرفت و ادعا کرد که او فقط می‌خواست مردانش به بالای سر جمعیت شلیک کنند و کشته شدن آدم‌ها اشتباه بوده است - م.]

[49]. *Un'altra Italia nelle bandiere dei lavoratori: simboli e cultura dall'unità d'Italia all'avvento del fascismo* (Turin, 1980), p. 276.

این بروشور نمایشگاه پرچم‌های کارگران، که فاشیست‌ها صادره‌اش کردند، سهمی است درخشان در تاریخ هنر ایدئولوژی مردمی.

[50]. *Ibid*.m p. 277.

[51]. Destrée and Vandervelde, *Le Socialisme en Belgique*, p. 418.

[52]. *L'Aurora del 1° Maggio*, 1950 (Antonioli and Guinex, Repertorio, p. 290).

عجیب این که که بورژواهای وبری بارسلون در ۱۸۹۰ در این موضوع پیشگام هستند چرا که پیش‌بینی کرده بودند که اگر کارگران بر اعتصاب عمومی در اول ماه مه پافشاری کنند، این به معنای «افزودن یک تعطیلات دیگر به تعطیلات بسیاری است که سنت و کلیسا به تقویم تحمیل کرده‌اند.»

Ballester and Vicente, 'El Primer de Maig', p. 14.

[53]. T. Ferenczi, 'Featdays', *Liber*, 8 June 1990, p. 11

[54]. Victor Adler's Aufsätze, *Reden und Briefe* (Vienna, 1922), vol. 1. p. 73